جلسه 145

دوشنبه 5/09/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در وجوهی بود که ذکر شده بود برای اینکه حصول فرد غیر اختیاری مسقط امر نیست. چون معنای تعبدی و توصلی یکی همین هست که گفته اند التعبدی ما لایسقط الامر الا بحصول الفرد الاختیاری، در مقابل توصلی أی ما یثبت امره ولو بحصول فرد غیر الاختیاری.

بعد فرموده بودند مقتضای اصالة الاطلاق در هیئت امر این است که تا فرد اختیاری حاصل نشود تکلیف ساقط نمی شود. ولذا اگر کسی مأمور بود به غسل جسد و از بالای بلندی پیش لیز خورد داخل استخر افتاد، این غسل چون غسل اختیاری نیست مجزی از اگر به غسل نیست.

وجوهی ذکر شده بود:

وجه اول فرمایش مرحوم نائینی بود که فرمود اقتضاء خطاب امر این است که تعلق می گیرد به حصه مقدوره. إغسل جسدک یعنی امر داری به غسل مقدور و غسل اختیاری.

که در جواب گفته شد: اقتضاء خطاب بعث بیش از این نیست که به هر چیزی که امر داریم همان چیز مقدور باشد. وقتی صرف الوجود غسل مأموربه است یعنی یک فرد از غسل محقق بشود کافی است، پس باید صرف الوجود غسل مقدور باشد نه بیشتر. لازم نیست کل فرد فرد مقدور باشد. همینکه طبیعی غسل صرف الوجودش مقدور است ولو بعض افرادش غیر مقدور باشد، کافی است.

وإن شئت قلت: جامع بین غسل اختیاری و غسل غیر اختیاری اختیاریٌّ. الجامع بین المقدور و غیر المقدور مقدورٌ و مشکلی نداریم و عرفی هم هست.

مرحوم آقای خوئی فرموده است که جناب نائینی! یک اشکالی ما به شما داریم، وآن این است که چرا شما در بحث تزاحم با اینکه فرض کردید که اگر ترتب محال باشد امر به مهم ساقط است. اما گفتید اگر مهم را کسی آورد صحیح است. مثالی که خود مرحوم نائینی زده این است که می گوید: فرض کنید تراحم بود بین یک واجب موسع و یک واجب مضیق. وجوب ازاله نجاست عن المجسد در اول وقت نماز واجب مضیق وفوری است. وجوب نماز واجب موسع است. مرحوم نائینی فرمود: اگر کسی ازاله را ترک کرد و نماز خواند این نمازش صحیح باشد حتی اگر ما منکر ترتب بشویم. اگر منکر ترتب نشویم، خب با ترتب می گوئیم این نماز امر دارد مترتبا علی عصیان الامر بالازالة. اما اگر منکر ترتب شدیم، مرحوم نائینی فرموده است که اطلاق ماده این خطاب صل می گوید ملاک قائم است به طبیعی صلاة. ولو امر به صلاة شامل این صلاة فی وقت الامر بالازالة نمی شود چون این صلاة ضد واجب مضیق است، این صلاة مصداق حصه مقدوره نیست، اگر شامل این نماز نمی شود، اما اطلاق ماده صلّ می گوید که شارع که نگفت صل صلاة مقدورة. ماده ذات صلاة است. اطلاق ماده اقتضاء می کند که ملاک در ذات صلاة است.

تعبیر مرحوم نائینی این است که فرموده است: ولو خطاب امر مقید می کند متعلقش را به حصه مقدوره، ولکن در رتبه سابقه بر امر این ماده و متعلق امر اطلاق دارد. اطلاق ماده و متعلق امر در رتبه سابقه بر امر کاشف است از اینکه ملاک قائم است به طبیعی این ماده. صلّ اطلاق ماده اش می فهماند که ملاک قائم است به طبیعی صلاة و اختصاص به صلاة مقدوره ندارد. ولو امر نمی تواند شامل حصه غیر مقدوره بشود، اما ملاک به اطلاق ماده تمسک می کنیم می گوئیم قائم است به طبیعی صلاة اعم از مقدوره و غیر مقدوره. آنوقت این صلاة فی وقت وجوب الازالة امر ندارد ولی ملاک دارد.

سؤال وجواب: این مبنایی است که مرحوم نائینی دارد تمسک می کند به اطلاق ماده برای کشف اینکه ملاک در طبیعی فعل هست و اختصاص به حصه مقدوره ندارد.

ما کار نداریم که این مبنای مرحوم نائینی درست نیست، مرحوم نائینی کأنه می خواهد بگوید خطاب صل دو محمول دارد، یکی الصلاة ذات ملاک و دیگری اینکه الصلاة واجبة. می گوید الصلاة واجبة مختص است به صلاة مقدوره، اما الصلاة ذات ملاک چرا اختصاص پیدا کند به صلاة مقدوره؟ مقید متصل الصلاة واجبة را تقیید کرد به حصه مقدوره، اما الصلاة ذات ملاک را که تقیید نکرد. خطاب تجب الصلاة منحل می شود به نظر نائینی به دو محمول، یکی الصلاة ذات ملاک، و دیگری الصلاة واجبة.

ما اینجا نمی خواهیم اینجا به مرحوم نائینی اشکال مبنایی کنیم، ما این مبنا را خودمان هم قبول نداریم، آقای خوئی هم قبول ندارد، می خواهد بگوید جناب استاد! شما که در آن بحث به اطلاق ماده تمسک کردید گفتید که اطلاق تجب الصلاة می گوید ملاک قائم است به طبیعی صلاة اعم از اینکه مقدوره باشد یا غیر مقدوره، خب اینجا هم همین را می گفتید. خب اینجا هم إغسل جسدک بگوئید اطلاق ماده می گوید طبیعی غسل جسد ملاک دارد ولو حصه غیر مقدوره باشد. چرا فرمودید که تا حصه مقدوره نیامد تکلیف ساقط نمی شود؟ شما که در بحث تزاحم نماز با ازاله تصریح کردید گفتید این نماز در وقت وجوب ازاله امر ندارد، ولی اطلاق ماده می گوید ملاک دارد وبخاطر استیفاء ملاک امر ساقط می شود. خب اینجا هم همین را می گفتید. خب إغسل جسدک هم بله غسل غیر اختیاری که از بلندی پرتاب شدی در آب امر ندارد چون حصه غیر مقدوره است، ولی به تعبیر خود شما ملاک دارد و با حصول ملاک باید امر ساقط بشود.

و این اشکال به مرحوم نائینی وارد است و فرمایشات آقای صدر ره که خواسته از مرحوم آقای نائینی دفاع کند ناتمام است. با این بیانی که ما عرض کردیم از یک جایی مثال زدیم که مرحوم نائینی در تزاحم واجب موسع و مضیق تصریح می کند می گوید: اول وقت است، ازاله نجاست از مسجد واجب مضیق است، نماز واجب موسع است. ولو صل به مقید متصل به اقتضاء خطاب بعث شامل صلاة در وقت امر به ازاله نمی شود. اما اطلاق ماده که مشکل ندارد. اطلاق ماده می گفت الصلاة ذات ملاک. او که مشکل ندارد شامل این نماز هم می شود. خب مرحوم نائینی که این حرف را زده این فرمایشش هیچ فرقی با مانحن فیه ندارد. در مانحن فیه هم باید می گفت إغسل جسدک شامل غسل غیر اختیاری نمی شود و لکن اطلاق ماده اقتضاء می کند که طبیعی غسل جسد ملاک داشته باشد و ساقط بشود امر با استیفاء ملاک.

برای اینکه این مطلب روشن بشود که نقض به مرحوم نائینی لا جواب له، رجوع کنید به اجود التقریرات 1/262 بحث واجب موسع و مضیق.

سؤال وجواب: ما اشکال مرحوم آقای خوئی به مرحوم نائینی را قبول داریم به جزوه مراجعه کنید، هیچ فرقی بین فرمایش مرحوم نائینی در تزاحم واجب مسع و مضیق که به اطلاق ماده تمسک می کند می گوید نماز در وقت وجوب ازاله ولو امر ندارد اما اطلاق ماده می گوید الصلاة ذات ملاک، وشامل این نماز غیر مقدوره می شود. خب جناب نائینی همین بیان در إغسل جسدک هم می آید. اینجا هم می فرمودید که امر به غسل جسد ولو انصراف دارد و مقید متصل او را منصرف کرد به غسل اختیاری، اما اطلاق ماده می گوید غسل جسد مطلقا ملاک دارد ولو غسل غیر اختیاری باشد. پس چرا با استیفاء ملاک امر به غسل جسد ساقط نشود؟ عجب! در نماز در وقت وجوب ازاله با استیفاء ملاک فرمودید امر به صلاة ساقط می شود، چه فرق می کند اینجا با آنجا؟!.

سؤال وجواب: مرحوم نائینی می گوید اطلاق متعلق در رتبه سابقه بر امر می گوید متعلق مطلقا ملاک دارد، نماز مطلقا ملاک دارد. چرا؟ برای اینکه این نماز در رتبه سابقه بر امر هیچ قیدی ندارد. آن قیدی که خورد که حصه مقدوره باشد در طول تعلق امر بود. چون امر به نماز تعلق گرفت آن نماز شد نماز مقدور، و الا در رتبه سابقه بر امر متعلق امر طبیعی صلاة هست. نگفت الصلاة المقدورة واجبة. گفت الصلاة. این الصلاة مطلق است شامل صلاة غیر مقدوره هم می شود. شامل آن صلاة در وقت وجوب ازاله هم می شود. و ما به اطلاق ماده تمسک می کنیم برای اثبات اینکه این نماز هم ولو امر ندارد اما ملاک دارد. ما مبنای نائینی ره را قبول نداریم، مرحوم آقای خوئی هم قبول ندارند. کلام در نقض است که جناب نائینی! چرا آنجا تمسک کردید به اطلاق ماده ولی در مانحن فیه تمسک نمی کنید؟

وجه دوم (برای اینکه فرد غیر اختیاری مسقط امر نیست): مرحوم نائینی فرموده است: در تحقق واجب غیر از حسن فعلی حسن فاعلی هم شرط است. اگر من پایم لیز بخورد وبیفتم داخل آب حسن فاعلی ندارم. ودر تحقق واجب حسن فاعلی شرط است. ولذا این فرد چون غیر اختیاری است و حسن فاعلی ندارد مجزی نیست.

اقول: این هم عجیب است. ما نفهمیدیم کجا در تحقق واجب شرط شد حسن فاعلی!. فقط در جائی که واجب تعبدی است و قصد قربت در او شرط است آنجا حسن فاعلی شرط است. و ما بحثمان اعم است، ممکن است واجب توصلی باشد.

وانگهی جناب نائینی! آن حسن فاعلی که در عبادت شرط است این است که اگر من به اختیار خودم هم بودم این کار را می کردم. چطور؟ مثلا ماه رمضان است، کسی در زندان کفار است، نه آب دارد، نه غذا دارد، نه استخر هست، نه همسرش با او هست، از همه مفطرات عاجز است. می گوید خدایا ما که هر سال پیش زن و بچه بودیم و انواع غذاهای لذیذ کنارمان بود روزه گرفتیم. امسال هم ولو نمی توانم مرتکب مفطرات بشوم، اما خدایا تو خودت شاهدی که اگر هم می توانستم مرتکب مفطرات نمی شدم. چه حسن فاعلی بالاتر از این؟ مگر حسن فاعلی چیست؟ با اینکه امساک غیر اختیاری است، یعنی نمی توانست امساک نکند.

پس حسن فاعلی لازم نیست احتیاج باشد، بلکه همین داعی تعلیقی که لو کنت قادرا لفعلت هذا الواجب قربة الله همین کافی است.

سؤال وجواب: این آقایی که خمر نمی خورد چون خمر تلخ است، این آقا فاسق نیست، ولی عادل هم نیست. کسی که می گوید من مشکلی ندارم در خمر خوردن مزاجم قبول نمی کند، این عادل نیست. حالا اینکه خدا ممکن است روز قیامت تفضل کند و ثوابی به او بدهد او دیگر تفضل است، وسعت رحمته کل شیء.

وجه سوم (برای اینکه فعل غیر اختیاری مجزی نیست): وجهی است که مرحوم آقای خوئی مطرح می کند، می گوید: بنابر نظر استاد ما مرحوم نائینی یک وجه سومی هم می شود گفت که مرحوم نائینی او را نگفت.

آن وجه این است که: مرحوم نائینی معتقد است تقابل بین اطلاق و تقیید ثبوتی تقابل عدم و ملکه است. اطلاق عدم التقیید است فی محل قابل للتقیید. نمی شود بگوئیم این دیوار مطلق است چه زن باشد چه مرد باشد. این دیوار قابل تقیید نیست به اینکه زن باشد یا مرد باشد. عدم تقیید در اینجا اطلاق نیست، بلکه چون تقیید محال است تقیید نکرده اند، اطلاق ندارد که. اطلاق عدم التقیید است فی محل قابل للتقیید. می گوید أعتق رقبة، خب قابل این است که تقییدش کند به مؤمنه، تقییدش نمی کند می شود اطلاق. این نظر مرحوم نائینی است.

مرحوم آقای خوئی خودشان در مصباح الاصول مثل استادشان بودند، ولی بعدا در محاضرات قائل شدند که تقابل بین اطلاق و تقیید ثبوتی تقابل تضاد است. اطلاق امر وجودی است. اطلاق عبارت است از لحاظ عدم دخل قید زائد. لحاظ می کند مولا که این رقبه لابشرط است وساری هست در جمیع افراد.

آقای خوئی ره می فرماید: طبق نظر استادمان که تقابل اطلاق وتقیید تقابل عدم و ملکه است، ایشان یک مبنایی دارد می گوید: إذا استحال التقیید استحال الاطلاق. چرا؟ برای اینکه إذا استحال التقیید دیگر محل قابل تقیید نیست. وقتی محل قابل تقیید نبود پس اطلاق هم ندارد، چون اطلاق عدم التقیید فی محل قابل للتقیید است. خاصیت ملکه و عدم این است دیگر. شما الان به دیوار نمی گوئید اعمی. اعمی عدم الملکه است یعنی عدم البصر فی محل قابل للبصر. مطلق هم عدم التقیید است فی محل قابل للتقیید. خب وقتی تقیید محال شد اطلاق هم می شود محال.

بعد آقای خوئی ره فرموده حالا تطبیق می کنیم بر مقام: آیا إغسل جسدک می توانست مقید بشود به خصوص غسل غیر اختیاری؟ می شود شارع بگوید إغسل جسدک غسلا غیر اختیاری؟ قطعا نمی شود. تقیید امر به خصوص حصه غیر مقدوره محال است. می شود طلب غیر مقدور. وقتی که تقیید امر به حصه غیر مقدوره محال شد، اطلاقش هم می شود محال. إذا استحال التقیید استحال الاطلاق. مولا نمی تواند تقیید بزند امر را به خصوص حصه غیر مقدوره، پس اطلاقش هم نسبت به این حصه غیر مقدوره محال است.

پس اطلاق ندارد، إغسل جسدک شامل غسل غیر اختیاری نمی شود. محال است اطلاق داشته باشد.

سؤال وجواب: وقتی ثبوتا محال شد دیگر نوبت به مقام اثبات نمی رسد.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره درست نیست. چرا؟ برای اینکه تقابل بین تقیید به حصه غیر مقدوره است با اطلاق نسبت به حصه مقدوره. یعنی اگر محال بود تقیید حکم به خصوص یک فرد، اطلاق حکم نسبت به غیر آن فرد می شود محال. توضیح ذلک:

مثلا در تعبدی، مولا نمی تواند بگوید صل بقصد امتثال الامر، این به نظر نائینی محال است، تقیید متعلق به قصد قربت محال است. استحاله تقیید به قصد قربت موجب می شود که اطلاق امر نسبت به فعل غیر قربی که فاقد قید است بشود محال، نه نسبت به خود این مقید. تقیید اگر محال بود اطلاق حکم نسبت به آن فاقد قید که حصه دیگر که فاقد القید است می شود محال. چرا؟ مرحوم نائینی حرفش این است که می گوید شاید مولا می خواست آن فاقد قید را اخراج کند اما نمی توانست. حرف نائینی این است. می گوید شاید مولا می خواست آن فاقد قید را اخراج کند اما برایش امکان نداشت. و لذا اطلاق کتاب هم نسبت به آن فاقد القید منعقد نمی شود. در مثال تعبدی شاید مولا می خواست بگوید صل بقصد امتثال القربی اما ممکن نبود، چون ممکن نبود پس اطلاق منعقد نمی شود در خطاب صل نسبت به آن فاقد القید، نسبت به آن صلاة بدون قصد امتثال. نکته اش هم این است که می گوید شاید مولا غرضش مطلق نباشد که شامل فاقد القید بشود اما ممکن نبود که آن را اخراج کند، والا اگر ممکن بود آن را اخراج می کرد. این است دیگر.

پس در مانحن فیه اینکه نمی شود خصوص حصه غیر مقدوره واجب بشود و این تقیید محال است، باعث می شود که اطلاق برای حصه مقدروه منعقد نشود. شاید مولا فقط حصه غیر مقدوره را می خواست، حصه مقدوره را نمی خواست، اما نمی تواند اخراجش کند. آن چیزی که نائینی می گوید و می شود بر مقام تطبیق کرد این است که إذا استحال التقیید استحال الاطلاق للفرد الفاقد للقید، نه استحال الاطلاق للفرد الواجد للقید.

وقتی اینجور شد اگر ما نحن فیه را حساب کنید مولا اطلاق امرش نسبت به حصه مقدوره ممکن است. چرا؟ برای اینکه تقیید امرش به حصه مقدوره ممکن است، پس اطلاق امر نسبت به غیر آن فرد یعنی به حصه غیر مقدوره هم می شود ممکن.

پس این تطبیق مرحوم آقای خوئی تطبیق درستی نیست. اگر می خواهیم مبنای نائینی را تطبیق کنیم، باید بگوئیم إذا استحال التقیید شاید غرض مولا در مقید بود و فاقد القید را نمی خواست ولی نمی توانست آن را اخراج کند. فیستحیل الاطلاق للفرد الفاقد للقید.

آنوقت در اینجا اطلاق امر نسبت به حصه غیر مقدوره مقابلش تقیید امر به حصه مقدوره است. إذا استحال تقیید الامر بالحصة المقدورة استحال الاطلاق للحصة غیر المقدورة. در حالی که به هیچ وجه تقیید امر به حصه مقدوره محال نیست. پس اطلاق امر هم نسبت به حصه غیر مقدوره محال نیست.

تقابل بین اطلاق امر نسبت به حصه غیر مقدوره با تقیید امر است به حصه مقدوره. و چون تقیید امر به حصه مقدوره ممکن است وشارع این تقیید را نزد، پس اطلاقش نسبت به فاقد این قید یعنی نسبت به حصه غیر مقدوره هم ممکن می شود.

پس این اشکال هم وارد نیست.